هو العلیم

ضمانت اولیای الهی به پیروان خود

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۵

- مجلس دوم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ انَا يا سَيِّدِى عَائِذٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ اَلَيْكَ

مُتْنَجّزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ احْسَنَ بِكَ ظَنّاً

و من ای مولای من و آقای من و صاحب اختیار، من به فضل تو پناه می‌برم و از تو به سمت تو شتابان هستم و به آن پوشش و عفو و محو اعمال سیئه‌ای که از من سراغ داری، من به واسطه حسن ظن به تو، نسبت به پوشش و عفو از آنها متنجّز و پایدار هستم و پابرجا هستم و این را یک مسئله واقعی و حقیقی می‌دانم، نه صرف یک وعده و احاله به مستقبل.

امام سجّاد علیه‌السلام در این فقرات به یک نکته بسیار مهم و حیاتی در سلوک و راه به سوی خدا

اشاره دارد و آن مقام خوف و رجا است. انسان بدون خوف و رجا نمی‌تواند راه را طی کند، باید این دو مسئله در او پیوسته وجود داشته باشد تا بتواند بنزینی باشد برای حرکت، سوختی باشد برای راه وگرنه متوقّف می‌شود و احتمال هم هست که به مهالک بیفتد و به خطرات مبتلا شود. کسانی که خوف و رجا ندارند اینها به احتمال زیاد دچار ابتلائات و خطرات راه خواهند شد و به بیراهه خواهند رفت. این مسئله خیلی مسئله مهم و حیاتی است که همه انبیاء و همه اولیاء، همه عرفا ... در همین سال‌های گذشته در شبهای ماه رمضان که با رفقا و شما به صحبت در پیرامون این مطالب و فقرات دعای ابوحمزه می‌گذشت در همه اینها مشاهده می‌کردید. یا مثلا فرض کنید که امیرالمومنین علیه‌السلام در ادعیه‌اش، در مناجاتش در مسجد کوفه، در مناجات شعبانیه که خب حتماً قرائت می‌کردید در ایام مبارکه شعبان که واقعاً دعای عجیبی است، واقعاً دعای عجیب المضامینی است این مناجات شعبانیه، ما نمی‌توانیم بگوییم که این مناجات از روی یک عالم

شعر و شاعری و اینها برخواسته است و همچنین سایر حالاتی که یک شخص در مقام سخن گفتن با محبوب و معشوقش دارد یا در آن فضا خودش را قرار بدهد و به یک همچنین مطالبی برسد.

هیچ ارتباطی بین این فضا [شعر و شاعری] و حال یک عارفی که دارد با خدا این‌طور مناجات می‌کند و صحبت می‌کند نیست، یعنی واقعاً اگر ما در همان زمانی که امیرالمومنین علیه‌السلام این مناجات شعبانیه را در آن شب‌های تار می‌خواندند، در کنار حضرت بودیم یا فرض کنید وقتی که امام سجّاد علیه‌السلام به پرده کعبه دست می‌زد و آن اشعار را می‌خواند و آن حالات و ابتهال را که از آن‌حضرت نقل شده و همین‌طور از سایر ائمه، اگر ما در کنار آنها بودیم و آنها را مشاهده می‌کردیم، چه قضاوتی می‌کردیم؟ می‌گفتیم اینها دارند ادا در می‌آورند؟! هان؟! واقعاً این حرفی که الآن دارند می‌زنند که این حالی که الآن دارند اینها یک نوع صحنه‌گردانی و یک نوع ... بله! حالا اینها را که برای ما می‌گویند دیگر، بعضی‌ها در توجیه صحبت‌هایشان راجع به این فقراتی که امام کجا

می‌تواند یک همچنین حرفی بزند، آخر امام که گناه نکرده است، آخر امام که خطا نکرده، آخر امام که فسق نعوذبالله انجام نمی‌دهد پس اینها را برای ما گفته است! یعنی واقعاً اگر ما در کنار امیرالمومنین علیه‌السلام بودیم در همان مسجد کوفه و آن مناجات را از امیرالمومنین علیه‌السلام می‌دیدیم و آن اشک‌هایی که از چشم حضرت جاری است چه قضاوت می‌کردیم؟ واقعاً می‌توانستیم یک همچنین توجیهاتی بکنیم؟! خب این که مسخره است، این که مسخره است.

یا وقتی که حضرت آن مناجات شعبانیه را با خدا دارد می‌کند، یا امام سجّاد علیه‌السلام که این فقرات را که در هر شب ماه مبارک رمضان حضرت این دعای ابی حمزه را تکرار می‌کردند، خب یک امام بیاید یک دفعه برای مردم بگوید، بس است دیگر، این هر شب ماه رمضان تکرار کردنش دیگر چیست؟ شب دوم باز هم بگوید خب این توجیهات خیلی غلط و خیلی سخیفی است که این حرف‌ها را برای ما زده‌اند. خب یک دفعه فرمودند بس است دیگر!

فهمیدیم، حالا آن هم فرض کنید که آن موقع که ضبط صوت و این حرف‌ها نبود به یک شخصی می‌گفتند بنویس و این‌جوری بگویید، خدایا أنت الغنی و أنا الفقیر، خدایا أنت الفقیر و أنا الغنی!! خب یک دفعه بنویس و تمام می‌شود دیگر. أیها الناس، ای شیعیان، ای افراد، از این به بعد دیگر شما این‌جور مناجات کنید، این‌جور دعا بخوانید، دعای شعبانیه شما این باشد، تمام شد و رفت، خب تمام شد دیگر، دیگر شب بعدش برای چه؟ شب سوم دیگر برای چه؟ سال بعد برای چه؟ دوباره و سه باره گفتن سی دفعه گفتن برای چه!

من یک نواری از یکی از دوستان مرحوم آقا رضوان اللَه علیه که الآن ایشان در قید حیات است و إن‌شاءاللَه خدا ایشان را سالم بدارد و از دوستان سابق بوده است، در همان زمان که من کوچک بودم شاید سنّم حدود ده دوازده سال بود، که می‌دیدم ایشان می‌آید در منزل و دعای مناجات شعبانیه را می‌خواندند و مرحوم آقا صدای ایشان را ضبط می‌کنند هم ادعیه ماه رجب و هم دعای شعبانیه و از دوستانشان بودند و در جلسات می‌خواندند و خود

مرحوم آقا گوش می‌دادند، یعنی شبها که از مسجد می‌آمدند، همین صدای مناجات شعبانیه را گوش می‌دادند و درحال و هوای خودشان می‌رفتند. شاید من بیش از پانصد بار این مناجات شعبانیه را تا حالا گوش داده‌ام، صدایش را دارم، باز که امشب گوش‌می‌دهم برایم تازگی دارد و انگار که تا بحال گوش نداده‌ام، یعنی انگار دفعه اول است که می‌خواهم این را گوش بدهم.

حالا این امیرالمومنین علیه‌السلام که این مناجات شعبانیه را مدام تکرار می‌کند، واقعاً اگر ما در کنارش نشسته باشیم و این مطالب فقرات، این حالت مسکنت، این حالت ذلّت، این حالت عبودیت و این حالت خضوع و تواضع و خلاصه محو بودن، فانی بودن و از آن طرف حالت ربوبیت، حالت کبریائیت، حالت بهائیت، حالت علوّ، استعلا، مقام منیع، عزیز، رفیع و مکین پروردگار را از آن‌طرف دارد یادآوری می‌کند، یا امام سجاد علیه‌السلام در همین دعای ابی حمزه، خب وقتی که واقعاً نگاه کنیم چه برداشتی می‌شود؟ خب این که بگوییم اینها آمدند برای ما

گفتند و فقط فیلم درآوردند که نیست. فیلم دیگر، آخه کار هنرپیشه چیست؟ هنرپیشه‌هایی که می‌آیند الآن بازی می‌کنند در فیلم‌ها اینها چه کار می‌کنند؟ حالا طرف خودش را به نقش یک فرد دیگر درمی‌آورد، کس دیگری است‌ها! یک کار دیگری دارد، شغل دیگری دارد، فنّ دیگری دارد، یک کار دیگری می‌کند، یعنی خودش را از یک قالب به قالب دیگر درمی‌آورد تا اینکه موقعیت آن شخص را برای انسان ترسیم کند تا آن حدّی که می‌تواند، تا حدّی که از عهده‌اش برمی‌آید این را می‌گویند هنرپیشه، فیلم است دیگر، هنرپیشه است.

خب این که نبوده، خب این که واقعاً نیست، یعنی امام نیامده در اینجا برای ما نعوذباللَه هنرپیشگی کند و خودش را به شکل شخص گناهکار دربیاورد، خودش را به شکل شخص فاسق دربیاورد، نعوذباللَه خودش را به شکل شخص مذِنب دربیاورد، خب امام که نمی‌خواهد این کار را انجام دهد، این مسئله که به این کیفیت نیست، این مسئله منتفی است.

هنرپیشه‌هایی هستند واقعاً چنان خودشان را به یک شکل دیگر درمی‌آورند که اصلًا آدم باور

نمی‌کند، انگار اصلًا خودش است، یعنی در برگرداندن شخصیت به یک شخصیت دیگر، آن حالت شخصیت به اصطلاح هویت خودشان را اصلًا به طور کلّی کنار می‌گذارند خب یک فنّی است دیگر، این هم یک فنّ است مثل بقیه فنّ‌ها، بعضی‌ها همین‌که می‌خواهند انجام دهند از همان اول مسئله را خراب می‌کنند و بعضی‌ها پناه بر خدا! واقعاً گاهی اوقات آدم مواجه می‌شود با بعضی از مسائل و اموری که چنان مخاطب نقش و رُل خودش را خوب بازی می‌کند که اصلًا به هیچ وجه احتمال نمی‌دهیم که بابا اینها همه‌اش بازی است.

این هم برای خودش یک فنی دارد، کلاس دارد، آموزش دارد که چطور انسان برگردد به آن فضا برود و آن حال وجودی او را در آن موقع در خودش ترسیم کند، کار دارد، زحمت دارد، تمرین دارد، خب بالأخره این کارها را دارد دیگر.

خب ولی هر چه باشد بالاخره معلوم است که گریه مادر فرزند مرده با گریه نائحه و آن شخصی که دارد خودش را به او تشبیه می‌کند خیلی تفاوت

می‌کند.

در عزایی گر بود صد نوحه‌گر *** آه صاحب درد را باشد اثر

آن اثری که از صاحب درد می‌آید، آن اثر دارد و او صدایش تأثیر دارد، آن نوحه‌گر فقط می‌آید حکایت می‌کند، خودش را حکایت می‌کند، فیلم بازی می‌کند، نقش بازی می‌کند؛ حتّی در دلش هم می‌خندد و خیلی هم خوشحال است، خوب شد این مصیبت به سرش آمد، دلم خنک شد. این قضیه پیش آمد و حالا دارد نوحه می‌خواند ولی با خود می‌گوید دلم خنک شد، مثلًا حالا با هم حساب و کتابی دارند و آدم خیال می‌کند اصلًا صاحب عزا این است، آه صاحب درد را باشد اثر آن اثر برای آن صاحب درد است.

حالا این امام علیه‌السلام در چه وضعیتی است که دارد این نحوه بیان می‌کند؟ این نحوه تضرّع می‌کند، این تضرّع از چه واقعه‌ای در درون قلب و نفس و ضمیر امام حکایت می‌کند؟ چطور یک همچنین مسئله‌ای برای او متصوّر است که خود را به این کیفیت ...، این مطلبی است که خب ما در احوال

بزرگان هم می‌دیدیم‌ها! این مسئله را مشاهده می‌کردیم، بله! یکی از اشتباهات و خطاهایی که ما در دوران مرحوم آقا رضوان‌اللَه‌علیه در بین خیلی از رفقای ایشان مشاهده می‌کردیم این بود که تصوّر اینها این بود که دیگر این حضرت آقا کارش گذشته و مطلبش تمام شده و دیگر هر کاری بکند دیگر مطلبی نیست و در مقام منیع عزّ ربوبی مستقر و مستکین است و هیچ مشکلی دیگر نیست، دیگر همه بدبختی‌ها برای ماست، همه بیچارگی‌ها برای ماست، همه نمی‌دانم تلاش و فلان و مراقبه و فلان برای ماست، دیگر همه دربه‌دری‌ها برای ماست.

یک هم‌چنین تصوّری در بین همه بود، همه مگر گاهی معدود افرادی که تا حدودی توجّهی پیدا کرده باشند همه خیال می‌کردند که بله ایشان که دیگر مطلبی ندارد، دیگر کارش گذشته و دیگر هر کاری بکند اشکالی ندارد و اصلًا یک هم‌چنین چیزی نه تنها مطرح بود بلکه عدّه‌ای بودند که حتّی پا را هم از این فراتر گذاشته بودند و می‌گفتند: همین که شما وارد این منزل شدی دیگر گارانتی شدی و دیگر تمام

شد، تضمین شد، یا می‌گفتند: همین که مُهر سلطان زیر پرونده و ورقه‌ات برسد دیگر کارَت تمام است، عجب مهر سلطانی! توجه کردید؟!

خب اینها همه‌اش ناشی از عدم فهم مطلب است، ناشی از عدم درک صحیح راه است، اینها این فقرات دعای ابی حمزه را متوجّه نشده‌اند که اصلًا به طور کلّی آن کسی که به مقام عزّ ربوبی معرفت پیدا کند و به حقیقت عنایت پروردگار و صفات او ادراک و اطلاع پیدا کند، در یک موقعیت و حالی است که ما اگر در آن مجرا قرار نگیریم این مسئله را نمی‌فهمیم، ما که الآن نشسته‌ایم و به خیال خودمان راهی نرفتیم، کاری نکردیم، هنوز چقدر کار دارد چقدر راه دارد، چقدر فاصله دارد تا اینکه به آنجا برسیم خودمان همین هستیم دیگر؟ یا اینکه غیر از این است و مطلب را تمام شده می‌دانید؟ ظاهراً اگر یک خرده انصاف داشته باشیم، یک مقداری به خودمان نمره حالا بیست و سی نمی‌دهیم حالا فوقش بدهیم شانزده و هفده دیگر بیشتر دیگر یک مقداری، سه چهار نمره را نگه داریم برای مسائل بعد.

خب ما در یک همچنین وضعیتی هستیم دیگر، وقتی نگاه کنیم چه راهی در پیش داریم، چقدر سستی داریم، چه کاهلی‌ها داریم، چه ندانم‌کاری‌ها داریم، چه تقصیرها و قصورها داریم، همه اینها را در خودمان تصوّر می‌کنیم و بعد خودمان را در این حال خوف و رجا قرار می‌دهیم که خدایا اگر عنایتت شامل حال ما شود چه خواهد شد و اگر سحت و غضبت ما را فراگیرد روزگار و مآل ما چگونه خواهد بود، خب معمولا در یک همچنین وضعیتی هستیم دیگر، اگر انصاف داشته باشیم در یک همچنین وضعیتی هستیم، نه مثل آن آقای دیشبی که من گفتم: بنده خودم را در این موقعیت می‌بینم که این راه را طی کنم! بله، چه شد دیگر؟ چه شد و کارش به کجا کشید؟ واقعاً شرم دارد، الحمدلله همه جورش را ما دیدیم، خب یک کسی کنار می‌رود و فاصله می‌گیرد و کاری هم ندارد، خداحافظ شما ما کاری نداریم، ولی یکی می‌رود کنار تازه اوّل کارش است، تازه اوّل عنایت و لطفش است، تازه اوّل سخن و سخنوری و دیکته و املا و انشاء است.

خدا نیاورد برای انسان، جدّاً عرض می‌کنم خود من که الآن دارم این مطالب را با شما می‌گویم بدنم می‌لرزد، می‌گویم خدایا اگر قرار باشد یک وقتی نظرت برگردد خب ما مثل همین می‌شویم دیگر. نامه‌هایی برای مرحوم آقا می‌نوشت، بماند که در این نامه‌ها چه می‌نوشت که لات‌های چاله میدانی یک همچنین حرف‌هایی نمی‌زدند، فحش‌ها و ناسزاهایی؛ این چه کسی بود؟ این کسی بود که می‌گفت در روی زمین مانند یک هم‌چنین شخصی پیدا نمی‌شود، آدم از کجا به کجا می‌آید؟ چرا این‌طور شدیم؟ چرا آدم به اینجا می‌رسد؟ کسی که می‌آید و می‌گوید در روی زمین من گشتم، حالا روی حال و هوای‌خودش نمی‌دانم در هپروتش چپروتش، نمی‌دانم هر چه، ما که دیگر نمی‌دانیم در چه وضعی است، در روی زمین! آن‌وقت این شخص درمی‌آید و یک همچنین نامه‌هایی می‌نویسد، بنده نامه‌ها را می‌خواندم، آنچه که لات‌ها به همدیگر نمی‌گویند، حرفهایی که نمی‌زنند، چون خوف و رجا در او نبود، یک طرفه بود، این آدم خیال می‌کرد که مُهر سلطان پایین ورقه‌اش خورده، خیال

می‌کرد حالا پایین ورقه‌اش مهر خورده، این دیگر تضمین است و دیگر کار تمام است، توجّه می‌کنید؟ خدا برای آدم نیاوردها! بله. آن‌وقت انسان در یک حالی قرار می‌گیرد که در آن حال تصوّر امنیت می‌کند دیگر بی‌خیالی، دیگر امنیت، دیگر راحت، دیگر هیچ مطلبی نیست.

مرحوم آقا می‌فرمودند: رفقای ما خیال می‌کنند اینجا که آمدند دیگر کار تمام است، نه آقاجان شما که آمدی اینجا تازه راه را پیدا کردی، کار تمام است چیست؟ تو تازه آمدی پیش دکتر، از حالا به بعد باید بروی نسخه‌اش را بپیچی، نسخه‌اش را باید ببری داروخانه دوایش را بگیری، بیایی سر وقت، سر ساعت و سر دقیقه دارو را بخوری و دستوراتش را انجام بدهی، پرهیزها را رعایت کنی، اینها را باید انجام بدهی، بعد می‌فرمودند: اینها خیال می‌کنند ما پیغمبریم، بابا پیغمبر هم این‌جور نبود، این همه افراد در کنار پیغمبر بودند چه شد؟ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ[1] خدا به پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله می‌گوید تو مسیطر

---

[1] سورة الغاشية، الآية ٢٢.

بر اینها نیستی که نسبت به کار و اعمال اینها احاطه داشته باشی، به چپ چپ به راست راست به این طرف و به آن‌طرف، تو فقط مذکّری و تذکّر می‌دهی، تو فقط مطلب را بیان می‌کنی، این نیست که تو بخواهی به این سمت و آن سمت حرکت کنی، مطلب را باید بگویی، کسانی که آمدند پیش تو: بسم اللَه مطلب این است، راه راست این است، راه کج این است، خلاف این است، صحیح این است، مطالب این است، به این نحو و به این کیفیت است.

دلیلش؟ وقتی پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله از دنیا رفت؟ قضیه چه شد؟ قضیه چه شد؟ راهشان را انداختند عین گله گوسفند به طرف سقیفه بنی ساعده، برویم آنجا خلیفه تعیین کنیم، آخر یابو همین دیروز پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله آمده بالای این منبر، مگر نگفت این علی خلیفه و إنّی تارکٌ و کذا؟ یعنی عجیب است‌ها! ببینید خودمان را بگذاریم در آن موقع، آیا آن افرادی که در کنار پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله بودند آیا آن افراد از ما کمتر بودند؟! گلبولشان از ما کمتر بود، مغزشان از ما کمتر بود، قلبشان از ما کمتر بود یا آنها هم مثل ما بودند؟ بابا

گلبول سفید و پلاسما و هموگلوبین همه‌شان مثل ما بود، اندازه‌ها مثل ما بود، یک متر و شصت، یک متر و هفتاد، یک متر و هشتاد، دو متر در این حدود بود، غذایشان همین غذا بود، حرکاتشان همین بود، صحبت کردنشان همین بود، ادراکشان همین بود، خب چی شد؟ واقعاً چه شد؟ یعنی ما واقعاً با خود فکر کرده‌ایم اگر در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله بودیم همین سلمان، ابوذر و مقداد و عمّار بودیم که بعد از پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله باقی ماندند؟! همین بودیم؟! یا اینکه نه! انسان در آن فضا و آن تبلیغات که قرار بگیرد، در آن بیا و برو که قرار بگیرد، در آن حرکت جمعیت که قرار بگیرد؟! وقتی فکر نان و زن و بچه به سرش بیفتد، وقتی فکر زندگی و آینده به سرش بیفتد! ای داد بیداد کار از دست علی درآمد، ای داد بیداد، رفتند و درست کردند، حالا من چه کار کنم؟ حالا کدام طرف بروم؟ با این سیل این جمعیت که رفته آنجا تمام شد دیگر، آقا کودتا شد و رفت پی کارش، تمام شد دیگر، تمام شد، خب تو چرا تمام شدی؟ تمام شد خیلی خب، آمدند و

گرفتند و بردند، سقیفه بنی ساعده کودتا بود دیگر، کودتا بود، کودتا کردند و پیش هم بردند، بله! آمدند دیگر آن قداره‌کش‌ها و همان لات‌ها و اوباش و ظلمه و فلان که در زمان پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله مؤامرات و جلسات سرّی و فلانشان ادامه داشت تا آخر آمدند دیگر.

مسئله سقیفه بنی ساعده همان روز متولد نشد، سال‌ها، ماه‌ها قبل از فوت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و شهادت پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله اینها این جلسات را داشتند، برنامه‌ریزی‌ها شده بوده، تمام اینها زمینه‌سازی شده بود فقط منتظر بودند پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله از بین برود، حتّی در یک جریانی توطئه قتل پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله را کشیده بودند و بالأخره پیغمبر صلی اللَه علیه و آله را سم دادند دیگر سم دادند و پیغمبر صلی اللَه علیه و آله با سم از دنیا رفت.

خب همین‌طور دارد می‌رود، این مسئله چه می‌شود؟ خدا برای انسان پیش می‌آورد صاف می‌گذارد جلوی انسان، آقا سقیفه بنی ساعده همین الآن هست، همین الآن سقیفه هست، همین الآن

تبلیغات هست، همین الآن همین امشب، همین امشب شب پنجشنبه که ما داریم در اینجا صحبت می‌کنیم و رفقا و دوستان هم دارند توجّه می‌کنند به این مطالب، این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم عیناً مطالبی بود که من از مرحوم آقا می‌شنیدم، عیناً همین‌ها بود.

حتی با همین عبارات با همین عبارات، سقیفه بنی ساعده همین الآن هست، همین امشب هست، راه امیرالمومنین علیه‌السلام همین امشب است، همین امشب است، این قضیه شوخی هم ندارد آقاجان! راست باشی در این طرف هستی، خودت را بخواهی گول بزنی و سرت را در برف کنی و بگویی نه! کسی ما را نمی‌بیند، حجّت همیشه تمام است، دلیل همیشه روشن است، مطلب همیشه واضح است و

قضیه واضح است، سرت را در برف کردی در سقیفه بنی ساعده هستی، هیچ برو و برگرد هم ندارد، تمام شد.

یک بنده خدایی در یک زمانی برای ما یک نامه‌ای

نوشته بود، که آقا شما باید از آن مطالب و ذهنیات خودتان دست بردارید، بنده خیال می‌کنم دست بردارید و بیایید و این مطالب را بپذیرید، باید این مطالب را بپذیرید، گفتم خب بنده به شما عرض می‌کنم که شما از آن مطالب و ذهنیاتتان دست بردارید و بیایید هر چه بنده می‌گویم بپذیرید، این به آن در! اگر قرار به این است، برای حرفت دلیل بیاور اگر دلیلت را پسندیدم، روی چشمم، ولی اگر دلیل نیاوردی و من بیایم حرف تو را بپذیرم من در سقیفه بنی ساعده هستم، اگر من بیایم احساس کنم که تو داری خلاف می‌گویی، با معلومات خودم با مرتکزات خودم، با عقل خودم، با فطریات خودم و با آنچه را که تا بحال فرا گرفتم و همان چیزهایی که فراگرفتم امروز به درد من خورد و به درد من می‌خورد و برای من کارگشا و راه‌گشا خواهد بود، اگر بخواهم از اینها دست بردارم با آنهایی که به دستور پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله عمل نکردند و مخالفت کردند و بر اساس شایعات و تبلیغات و مسائل دیگر آمدند و بر اریکه سلطنت و خلافت تکیه زدند و عدّه‌ای هم دنبال آنها را گرفتند، بنده با

آنها دیگر چه فرقی خواهم کرد؟! هیچ فرقی نمی‌کنم.

صحبت در این است که ما معتقد هستیم به اینکه امام حی و میت ندارد، زنده و مرده ندارد، امام علیه‌السلام آن حقیقتش همیشه حی است وگرنه بدن ایشان یک وقت زنده است، یک وقت هم زنده نیست، سید الشّهداء علیه‌السلام تا وقتی که در خیابان راه می‌رفت بدنش زنده بود، وقتی که او را شهید کردند دیگر بدن افتاد، ولی خودش چه؟ خودش هم افتاد؟! خود سیدالشهداء علیه‌السلام هم افتاد؟! خود سیدالشهداء علیه‌السلام هم دفن شد؟! نه! بدنش بود، بدنش بود، امام سجّاد علیه‌السلام آمدند بدن را خاک کردند و الآن در آنجا گنبد و بارگاه می‌سازند، یعنی امام حسین علیه‌السلام فقط زیر آن گنبد است یا اینکه نه؟ آن حقیقت که اختصاص به یک مکان ندارد آن بدن است، بدن امام حسین علیه‌السلام است. اگر شما در اینجا بگویید السلام علیک یا سیدالشّهداء، السلام علیک یابن رسول اللَه بی‌خود گفتیم دیگر! امام حسین علیه‌السلام که اینجا نیست

پس برای چه می‌گوییم؟ با چه کسی داریم حرف می‌زنیم؟ امام حسین علیه‌السلام در کربلاست، امام حسین علیه‌السلام در کربلا زیر همان گنبد است، پس شما الآن برای چه کسی می‌گویید السلام علیک یابن رسول اللَه، این که می‌گویید السلام علیک یابن رسول اللَه یعنی همین الآن در کنار توست، در کنار تو دارد می‌شنود و گوش می‌دهد و سخن تو را استماع می‌کند و از حال و هوای تو خبر دارد و از میزان صدق تو نسبت به راه خودش اطّلاع دارد که چقدر راست می‌گویی، چقدر درست می‌گویی؛ این یا بن‌رسول الله گفتنت چقدر درست است.

الآن یاد یک قضیه‌ای افتادم قضیه خنده‌دار و بامزه‌ای است، خدا رحمت کند یک استادی داشتیم پیش ایشان منطق می‌خواندیم و اهل همین نواحی تبریز و آنجاها بود، غیر از آن مرحوم آقای غروی خدا رحمت کند، خدا همه را رحمت کند، شخص دیگری بود که ما پیش ایشان منطق می‌خواندیم. می‌گفت یک روز من در همان نواحی آذربایجان و تبریز و اینها می‌رفتم، رسیدم به جایی خیلی گرسنه و تشنه بودم و گرسنگی و تشنگی بر من غلبه کرده

بود و دیگر داشتم از حال می رفتم، می‌گفت رسیدم به یک مزرعه‌ای بود هندوانه کاشته بودند، من رفتم دیدم که من الآن دارم می‌میرم، الآن دیگر خوردن این هندوانه‌ها آن هم این هندوانه که دارد برق می‌زند و چشمک می‌زند، نه تنها مستحبّ بلکه اصلًا می‌شود بگوییم از اشدّ واجبات است، خلاصه رفتیم و یک هندوانه را برداشتم شروع کردیم به خوردن، همین که داشتیم می‌خوردیم یک دفعه دیدیم صاحب مزرعه با آن بیل و چماقش آمد بالای سرم گفت که آقا شیخ اینجا چه کار می‌کنی؟ مال مردم را نشستی داری می‌خوری؟ خب من دیدم چی به او بگویم گفتم گشنه بودم، گفت گشنه بودی که بودی حالا ترکی می‌گفت من نمی‌دانم آقایان ترجمه کنند یک فحش هم داد و گفت گشنه بودی که بودی مگر باید بروی مال مردم را بخوری، نمی‌دانم در کتاب و فلان شروع کرد.

من چاره‌ای نداشتم گفتم بگویم من دیوانه‌ام، خلاصه یک خرده چیز به سرم زد! گفت دیوانه‌ای؟ دیوانه چه کسی هستی؟ گفتم دیوانه سیدالشّهدا

هستم، گفت عجب! دیوانه! آدم دیوانه و عاشق اگر معشوق را صدا کند معشوق جوابش را می‌دهد، اگر راستی تو دیوانه هستی بلند شو و یک سلامی به این محبوب خودت بکن اگر جوابش آمد که آمد وگرنه با این چماقی که دارم چنان به مغزت می‌زنم ...

گفتم یا سیدالشّهداء هندوانه نخواستیم این مردک دو متر و نیمی با این چماق می‌خواهد مغزمان را در دهنمان بیاورد، یک کاری بکن.

بلند شدم این را می‌گویند استیصال، حالت استیصال و اینها گفتم السلام علیک یا ابا عبداللَه، این استاد ما گفت یک دفعه این گوشش را آورد جلو و تیز کرد، می‌گفت بد نبود، گفتم الحمدللّه امام حسین علیه‌السلام نجاتمان داد وگرنه قرار بود ... این چماق را که نگاه کردم گفتم کارمان تمام است، گفتیم که بابا هندوانه نخواستیم این الآن خلاصه حسابمان را می‌خواهد برسد.

خب اینها میزان صداقت را می‌فهمند که ما چقدر نسبت به این قضیه صادق هستیم، نسبت به ادّعایی که می‌کنیم، نسبت به آن السلام علیکی که می‌گوییم چقدر صادق هستیم، بله.

امام حسین علیه‌السلام زنده است و حیات دارد این حقیقت، حقیقت جاوید است، یعنی در هر جا انسان این مطلب را می‌تواند در خود محک بزند و نگاه کند، چه در سقیفه باشد یا در اینجا که در چه جایگاهی قرار دارد، این ائمّه علیهم‌السلام، این بزرگان، این اولیاء، این عرفا، این مقداری که ما در خود خوف و رجا نسبت به قهر و لطف پروردگار داریم چقدر است؟ شما این را ضرب در بی‌نهایت کنید، اینها نسبت به خدا این حال را دارند، نسبت به خدا این مسئله را دارند، این‌طور نیست که ما خیال کنیم نه دیگر حال آنها یک حالی است که دیگر مسئله تمام است و دیگر مطلب تمام است و دیگر ما هر کاری کردیم کردیم و دیگر به ما تضمین داده شده است، دیگر به ما گارانتی داده شده است، بعضی‌ها می‌گویند که آقا فلان کس به ما گارانتی داده، فلان کس به ما تضمین داده، چه تضمینی آقا؟ چه تضمینی؟! این حرف‌ها چیست؟ تضمین براساس اختیار و براساس عملکرد است، یعنی وقتی که شما بخواهید در راه ما حرکت کنید و بنا را بر این

بگذارید، ما دست شما را خواهیم گرفت، شما را رها نخواهیم نکرد، این معنا معنای تضمین است، نه اینکه حالا بروید هر کاری خواستید بکنید، هر لگدی خواستید بیندازید و هر غلطی خواستید بکنید و بگویید به ما تضمین دادند خب بروید بکنید، کجا شما را به مطلب می‌رساند؟ معنای تضمین این است که ما هوای شما را داریم، ما پشت شما را داریم، ما مراقب شما هستیم، ما مواظب شما هستیم، ما شما را از خطرات محفوظ نگه می‌داریم، این معنا معنای تضمین است، نه اینکه بگویی آقا در خانه‌ات بنشین به من تضمین دادند، نشستن در منزل کاری را انجام نمی‌دهد، نشستن در منزل اثری ندارد، ثمری ندارد، به هر جا رفتن و به هر جا سر زدن ثمری ندارد، بله انسان در راه باشد و قصد داشته باشد بعداً ان‌شاءاللَه در شبهای آینده [صحبت می‌کنیم] که اصلًا چطور امام علیه‌السلام در انسان این جرقه را ایجاد می‌کند که برای چه نشستی؟ همین‌طور نشستی مثل آب روان بیاید و برود و این زندگی تو هم بگذرد ان‌شاءاللَه یک طوری هم می‌شود و یک جوری هم می‌شود و یک قسم، این‌جوری نیست مسئله،

این‌جوری نیست.

ولی همه اینها همان‌طوری که قبلا هم خدمت رفقا عرض کردم همه‌اش بر پایه فهم و ادراک است، تا انسان نسبت به موقعیت خودش و خطیر بودن امر خودش و عاقبت خودش و اینکه چه در پیش دارد و اینکه چه موقعیتی را خدا به او داده است و اینکه چه چیزی را از دست می‌دهد اگر نسبت به این امور اطّلاع نداشته باشد، آن انگیزه کافی و آن اهتمام کافی و آن حرکت که امام علیه‌السلام از او تعبیر به هارب دارد می‌کند، می‌فرماید: که هاربٌ منک إلیک، من دارم به سوی تو شتاب می‌کنم.

ما هم داریم شتاب می‌کنیم؟! شتاب؟! چه کسی شتاب می‌کند؟! واقعاً ما داریم به سوی خدا شتاب می‌کنیم؟! یعنی این حرکت ما، این روش ما، این منش ما در زندگی شتاب به سوی خداست؟! حضرت دارند این را می‌فرمایند من دارم به سوی تو شتاب می‌کنم، یا اینکه نه ما یک جوری می‌گذرانیم، یک جوری که نه سیخ بسوزد و نه کباب، به یک نحوی به یک کیفیتی می‌گذرانیم و مسئله به یک

کیفیتی به اصطلاح روشن می‌شود، مسئله حل می‌شود.

یک روز منزل مرحوم آقا جلسه بود خیلی وقت پیش، من کوچک بودم، آن موقع افرادی که می‌آمدند منزل ایشان شاید از هفت هشت نفر تجاوز نمی‌کردند افرادی که از رفقای ایشان بودند و با ایشان انس خاصّی داشتند. کاملًا برای من مشخص بود نحوه آمدن اینها، نحوه اهتمام اینها، یکی را نگاه می‌کردی می‌دیدی اصلًا قبل از اینکه آفتاب بزند درب خانه است، یکی را نگاه می‌کردی خب سفره صبحانه پهن کردند و وسط سفره رسیده، یکی را نگاه می‌کردی وقتی که ایشان شروع می‌کردند به صحبت هفت هشت نفر بیشتر نبودند خیلی جمعیتی نبود رسیده، یکی را نگاه می‌کردی می‌دیدی آخر وقتی همه صحبت‌ها تمام شده آمده، آره آمدیم و ماشین گیرمان نیامد و دیر شد.

سوال می‌کردیم که کی از خانه‌ات بیرون آمدی مثلا می‌گفت بیست دقیقه پیش، این هم یکی بود، اگر به ته‌دیگش ان‌شاءاللَه برسیم غنیمت است فرض کنید که تبرّک است، یعنی تبرک را داشته باشیم فعلا.

آن‌وقت این زمان می‌گذرد می‌گذرد می‌گذرد، الآن که سال‌های سال از آن قضیه گذشته من به همان‌هایی که الآن در قید حیات هستند، بعضی از اینها فوت کردند و به رحمت خدا رفتند، نگاه می‌کنم تمام اینها در طول سیر زندگیشان همان‌گونه هستند که آن هفت هشت نفر در همان زمان می‌آمدند، البته خب دیگران هم هر کدام به سهم خودشان، یعنی موقعیتشان، رتبه‌شان، حساب و کتابشان به همان کیفیت، آن شخصی که آخر آخر می‌آمد همانی است که الآن رها کرده و خوش است، یک نمازی می‌خواند دیگر نه اصلًا خبری نه چیزی نه صحبتی، آن یکی این‌طور، آن یکی این‌طور، بسته به همان حال و هوایی که در همان موقع بود، خیلی عجیب است که آن همت انسان، آن فکر انسان، آن بصیرت انسان، آن تیزی، آن حدّت، آن گرفتن مطلب، منظورم گرفتن مطلب در هر کسی، زندگی او را تعیین می‌کند در آینده تا آخر، آن کسی که قبل از صبحانه می‌آمد خدا رحمتش کند به رحمت خدا رفت، همان‌مرحوم سید مرتضی رضوی بود از

دوستان، او همان شخصی بود که قبلش، قبل از اینکه درب باز شود، در خانه بود، منتهی در نمی‌زد که یک وقتی مثلًا مزاحمتی چیزی نباشد، آن کسی که بعد بود حالا یک شخصی بود اسم نمی‌آوریم، آن شخصی که آخر می‌آمد حالا من بیست دقیقه پیش راه افتادم خیلی واقعاً زحمت کشیدید! خیلی! بیست دقیقه پیش که دیگر صحبت ایشان هم تمام شده تازه از منزلش راه افتاده است، نمی‌دانم حالا بیاییم ببینیم، صفایی، یک قدمی بزنیم، یک تنفسی کنیم، ماشینی گیر بیاوریم، بعد رسیدیم به آنجا و مسئله تمام شد، این همان شخص بود. اتفاقاً چندی پیش بود من یکی دو سال پیش بود این شخص را در یک جا دیدم، دیدم که اصلًا به طور کلّی در یک حال و هوای دیگر است، پس بیخود نبوده این هم درست است، قانون درست است، حساب و کتاب درست است، این همان شخصی بود که آخر صحبت آقا هم نمی‌رسید، ببینید هر چیزی حساب دارد، بارها مرحوم آقا می‌فرمودند: هر قدر پول بدهی همان‌قدر آش می‌ستونی، اصفهانی‌ها! اینجا اصفهانی نداریم؟ هر قدر پول بدهی همان‌قدر آش می‌ستونی و آن

تشکیل‌دهنده حیات انسان است برای حرکت به سمت مطالب.

خب دیگر بیش از این ما مجاز به ادامه صحبت نیستیم، عذر ما را رفقا دیگر باید بپذیرند و ما هم قول دادیم که دیگر از امشب بیش از سه ربع صحبت نکنیم، البته ظاهراً نمی‌دانم تخلّف شده یا نه، لذا امیدواریم خداوند این حقایق را در ما متحقّق کند و کاستی‌های ما را به لطف خودش بدل به قدرت و قوّت و همّت کند که به قول خواجه شیراز:

بر سر تربت ما چون گذری همّت خواه ❊❊❊ که
زیارتگه رندان جهان خواهد شد

همّت، همّت خیلی مهم است همه چیز از همّت برمی‌خیزد. خداوند ما را موفّق کند که به آنچه را که به بندگان خاصّ خودش عنایت کرده از همّت و توفیق و حرکت و سیر به سمت خودش، شمّه‌ای هم به ما لطف کند تا اینکه ببینیم چه خبر است و مسئله چیست، جایی که امام سجّاد علیه‌السلام دارد در این فقرات به خدا عرضه می‌دارد خدایا من به سوی تو گریزان هستم، از چه گریزانم؟ ان‌شاءاللَه حالا

صحبت و مطالب برای شب‌های بعد، گریزانم فرار دارم می‌کنم شتاب دارم می‌کنم به سمت تو، نه اینکه به سمت تو دارم حرکت می‌کنم، حرکت چیست؟ شتاب دارم می‌کنم، چهار اسبه دارم می‌آیم، تمام توان خودم را گذاشتم، تمام متملکات وجودی خودم را در این راه صرف می‌کنم، تمام شوائب وجودی خودم را در این مسئله گذاشتم، واقعاً عجیب است‌ها واقعاً عجیب است.

خداوند فهم این مطالب و بعد توفیق و همّت برای پایداری و حرکت در راه این بزرگان را به ما بدهد.

اللَهم صلّی علی محمّد و آل محمّد